

ذهن این سؤال طرح است که چگونه حادث قدیم و واجب است و چرا و چرا؟! و این دلیل آنست که آنها خدا نیستند.

و ضمیر در این جمله به معبودها، یا به معبودها و عبادت کنندگان بر می‌گردد، یا فقط به عبادت کنندگان جهت تهدید بر می‌گردد، یا معنای آیه این است که شایسته نیست که از فعل خدا سؤال شود، چه خداوند کاری را انجام نمی‌دهد مگر به جهت وجود حکمت‌ها و مصلحت‌های متعدد متقن و محکم که شمارش آنها ممکن نیست، در حالی که آن معبودها به سبب جهل به غایات و راه نیافتن به مصالح، شایسته است که مورد سؤال قرار گیرند.

﴿أَمْ أَتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً﴾ لفظ «دون» به معنای تحت و فوق و به معنای جلو عقب است، این لفظ از اضداد است و به معنای غیر و مکان نزدیک هم می‌آید.

و آنچه که در اینجا مناسب است این است که به معنای جلو یا «عند» یعنی مکان نزدیک باشد تا کلام از باب تأسیس بوده باشد.

زیرا آیه که می‌فرماید: «لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عِنْدَهُ» این احتمال را که چیزی در عالم اله باشد باطل می‌کند، خواه آن اله معبود قرار بگیرد یا نگیرد.

و قول خدای تعالی: «أَمْ أَتَّخَذُوا إِلَهًا مِنَ الْأَرْضِ»

این احتمال را که چیزی با قرار داد بین خودشان اله باشد باطل می‌کند، چه اتخاذ خدایان از زمینی اعم از اینکه «من الأرض» صفت «آلهة» باشد، یا متعلق به «اتخذوا» مشعر این است که اتخاذ خدایان از پیش خودشان است، نه از جانب خدا.

و قول خدای تعالی: «أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً» مشعر به این است که اتخاذ خدایان با قرار داد الهی و با اذن و اجازه‌ی اوست، همانطور که وقتی گفته می‌شود: «جعلوا أميراً لهم من ملڪهم» و «جعلوا أميراً لهم من عند الملك» جمله‌ی اوّل دلالت می‌کند بر اینکه قرار دادن امیر برای آنان از پیش خودشان بوده و جمله‌ی دوّم دلالت دارد بر اینکه این قرار داد با اذن و اجازه ملک بوده است.

و تقدیم لفظ «من دونه» در اینجا بر لفظ «آلهة» به جهت شرافت آنست که از اضافه‌اش به خدای تعالی ناشی می‌شود و آن حال از «آلهة» یا متعلق به «اتخذوا» است. ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ﴾ بگو: بر اثبات ادّعای خویش دلیل بیاورید چون گزینش خدایان به سبب قرار داد از پیش خودشان بوده است، لازمه‌اش این است که در واقع و نفس الامر صحّت خدایان را اثبات کنند.

لذا اوّلّاً بر سبیل انکار، خدا بودن خدایان را با جمله‌ی «هُمُ

ینشرون» باطل نمود.

ثانیاً مطلق آنچه را که خدایان تصوّر می شود باطل نمود و فرمود: «لَوْ كَانَ فِيهِمَا... تا آخر» و قبل از این به طور مطلق خدایان را ابطال کرده بود آنجا که فرمود: «وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ... تا آخر».

و چون خداگزینی آنان با قرار داد الهی لازمeh اش این است در واقع و نفس الامر وجود خدایان صحیح باشد بلکه در صحیح بودن آنچه که اله و خدا با اذن و اجازه ی خدا اخذ شده کافی باشد که آن چیز مظهر الوهیت خدا باشد، به اینکه از حدود نفسش خارج شود و ربّ آن در آن ظهور پیدا کند...

لذا فرمود: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ» به آنان بگو دلیل بر اذن خدا و اجازه ی او در الوهیت آنچه را که خدا اخذ کرده اید بیاورید.

و چون امر برای تعجیز و عاجز کردن است و مقصود نفی برهان بر مدّعی است فرمود:

﴿هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ﴾ این جمله در مقام تعلیل عدم برهان است، یعنی این قرآن ذکر کسانی است که با من اند و احکام متعلّق به آنانست.

﴿وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي﴾ و ذکر قبل از من نیز می باشد و در

احکام کسانی که با من است و همه انبیا دانشمندان پیش از کسانی که قبل از من است، چیزی که دلالت بر اذن خدا در اتخاذ آنچه را که به عنوان خدایان اخذ کردید وجود ندارد.

﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ﴾ بیشتر آنان حقّ اوّل تعالی و صفاتش را نمی دانند، تا اذن خدا و ترخیص او را در خدا بودن چیزی بدانند، یا حقّ ثابت را نمی دانند.

پس آنچه را که تخیل می کنند مانند دیوانه به آن توجه می نمایند بدون اینکه علم به حقّ بودن آن داشته باشند.

و تقیید به «اکثر» برای این است که اندکی از آنان بطلان خدایان را می دانند ولی به سبب غرض های نفسانی قایل به الوهیت آنها شده اند.

و لفظ «الحقّ» با رفع خوانده شده که خبر مبتدای محذوف یا مبتدای خبر محذوف باشد.

﴿فَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾ پس آنان از حقّ روی گردانند، به همان جهت که گفته شد.

آیات ۲۵ الی ۳۱

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ

أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ تَضَى وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكْ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹) أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱)

ترجمه

و ما بیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آنکه به او وحی می فرستادیم که خدایی جز من نیست، پس مرا پرستید. و گفتند که خداوند رحمان فرزندی برگزیده است؛ منزّه است او، بلکه آنان [فرشتگان] بندگانی گرامی اند. در سخن بر او پیشدستی نکنند و آنان به فرمان او کار کنند. او گذشته و آینده شان را می داند؛ و [فرشتگان] شفاعت نمی کنند مگر برای کسی که [خداوند] از او خشنود باشد و ایشان از خوف و خشیت او بیمناکند. و هر کس از آنان که گوید من خدایی به جای او هستم، جهنّم را جزای او

می گردانیم؛ [و] بدینسان ستمگران [مشرک] را جزا می دهیم. آیا کافران نیندیشیده اند که آسمانها و زمین فرو بسته بودند، آنگاه آنها را برگشادیم، هر موجود زنده ای را از آب آفریده ایم، آیا ایمان نمی آورند؟ و در زمین کوههای استوار افکنده ایم تا ایشان را نجنباند و در آن راههایی گشاده پدید آورده ایم باشد که آنان راه یابند.

تفسیر

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾ و ما هیچ رسولی را به رسالت نفرستادیم جز آنکه وحی کردیم که به جز من خدایی نیست تنها مرا به یکتایی پرستش کنید و بس.

چون وحی مخصوص به رسول است، عبادت برای او و امتش عام است ضمیر «إِلَيْهِ» را مفرد آورد و در امر به عبادت جمیع را مخاطب قرار داد.

و ممکن است «وَمَا أَرْسَلْنَا» عطف به اعتبار معنا باشد و در آن معنای برانگیختن و ترقی باشد گویا فرموده باشد:

آنان برهانی بر این کارشان یعنی اتخاذ خدایان ندارند، چه برهان این مطلب جز از طریق وحی نیست و در وحی اذن و ترخیص در اتخاذ خدایی جز الله نیست، بلکه ما قبل از تو رسولی نفرستادیم جز اینکه به او وحی به توحید و سلب همانند و شریک نمودیم، نه اینکه به شرک آوردن و همانند آوری حکمی

کرده باشیم».

﴿وَقَالُوا﴾ عطف به اعتبار معناست که گویا گفته باشند، ما خدایانی

برگزیده ایم، یا خداوند برای ما خدایانی قرار داده است و نیز گفتند:

﴿اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾ خداوند رحمان فرزندی

برگزیده است، یعنی ملایکه دختران خدا هستند، یا عزیز و مسیح

فرزند خدایند!

﴿سُبْحَنَهُ﴾ خداوند منزّه از همسر و فرزند است.

﴿بَلْ﴾ بلکه (کسانی را که مشرکان فرزند پنداشتند از

فرشتگان ملایکه، مسیح و عزیز ﴿عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ﴾ بندگان خدا

هستند که گرامی و ارجمندند.

بدان همانطور که مکرّر گفته شده است حقایق و ذوات اشیا

عبارت از فعلیّت های اخیر آنهاست، اسما و احکام آن اشیا بر همان

فعلیّت ها جاری می شود و انسان وقتی با بیعت خاصّ و لوی بیعت

نمود فعلیّتی برای او حاصل می شود که همان فعلیّت اخیر اوست.

و این فعلیّت با ولایت منعقد و بسته می شود همانطور که

شیر با مایه ی پنیر بسته می شود و با همین انعقاد است که برای او

نسبتی به صاحب ولایت و بیعت حاصل می شود که از آن نسبت

تعبیر به بُنُوْت و اُبُوْت یعنی پسری و پدری می شود.

و به حکم منطوق صریح قول خدای تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ

يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ» برآن نسبت صدق می‌کند که آن نسبتی بین عبد و خدای تعالی است و به همین اعتبار یهود گفتند: ما فرزندان خدا هستیم.

و به همین اعتبار و به اعتبار اینکه نسبت جسمانی و نسبتی که از آن به ابوت و بنوت تعبیر می‌شود از مسیح منتفی بود، به اعتبار اینکه بدن مسیح محکوم به روحش شد.

نصاری گفتند: مسیح فرزند خداست و در غیر مسیح این حرف را نزدند؛ و همچنین است مطلب درباره‌ی عزیز.

و چون پیروان و تابعین این گفته را بدون تحقیق و تحصیل گفتند و از ولادت جز ولادت جسمانی را که مستلزم مفاسد زاید در حقّ خدای تعالی می‌باشد درك نکردند؛ خدای تعالی سخن آنان را ردّ کرد و بنده بودن را برای آنان اثبات نمود، ولادت و سنخیت را. لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ لفظ «با» به معنای «فی» یا برای سببیت است.

تا در سخن به او پیشدستی نکنند (یعنی بالاتر از سخن خدا نگویند و لاف و گزاف نزنند).

وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ آنچه که با معطوف علیه موافق ترست این بود که بگوید: «و يعلمون بأمره» و لکن خداوند اراده‌ی حصر در مسندالیه نمود و عمل آنان را حصر در

این کرد که آن عمل با امر خدا باشد... لذا روش را تغییر داد.
 ﴿يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ مقصود از آنچه که بین
 دستهایشان است چنانچه در گذشته بارها گفتیم یا دنیا و یا آخرت
 است.

﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ معنای آن با مقایسه با ما قبلش معلوم
 می شود و این جمله جواب سؤال مقدر است.

گویا که گفته شده: آیا خداوند جهت دنیا و آخرت آنان را
 می داند تا جایز باشد که در آنچه که مردم به آن احتیاج دارند در
 دنیا و آخرتشان امر نماید؟ پس فرمود: خداوند آن را می داند.
 ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَتْهُ شَفَاعَتُ نَمِي كُنْدِ
 مگر برای کسی که طینت و سرشت او مورد رضایت خدا باشد، چه
 شفاعت منحصر در کسی که ایمان آورده باشد نیست.

یا معنای آیه این است که شفاعت نمی کنند مگر برای کسی
 که خداوند راضی است که رسول خدا برای او شفاعت کند، پس
 این آیه در معنای «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ»
 می باشد.

﴿وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾ در حالی که آنان از
 ترس خدا، از غیر ترس خدا مشفق هستند.

خشیت چنانچه گذشت ترس و خوف با ترحم است، چه

خشیت حالتی است که از لذت وصال و احساس به فراق و جدایی یا فوات (از بین رفتن) ممزوج می‌شود، شفقت نیز به همین معناست جز اینکه در خشیت گاهی هیبت و در شفقت اعتنا و عنایت لحاظ می‌شود.

و معنای آیه این است که آن بندگان دارای هیچ جهت خوف و ترسی نیستند جز جهت خشیت از خدا و بنابراین لفظ «من» برای تعلیل و تقدیم برای حصر است.

یا معنای آیه این است که آن بندگان به علت ترس از خدا بر اهلشان یا بر خلق خدا مشفق هستند، یا معنای آن این است که آنان در عین خشیت و ترس مشفق هستند.

یعنی به واسطه‌ی ادراك لذت وصال فی الجملة در خشیت دوستدار خشیت هستند و می‌ترسند که خشیت فوت شود.

بنا بر این لفظ «من» صله‌ی اشفاق است، زیرا اشفاق گاهی متعدّی به واسطه‌ی «علی» اگر در آن جهت ترحم لحاظ شود و گاهی با «من» متعدّی می‌شود اگر در آن معنای خوف لحاظ شود.

﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهُ مِّنْ دُونِهِ﴾ لفظ «من دونه» ظرف لغو متعلّق به «یقل» است، یعنی هر کس از خلق یا بندگان گرامی بدون اجازه‌ی خدا بگوید: من خدا به معنای مربّی

در طاعت هستم.

و لذا «إِنِّي إِلَهٌ» تفسیر شده که من إمام هستم، یا ظرف مستقرّ و صفت «إِلَه» است و لفظ «من» برای تبعیض است. یعنی کسی از آنان که (مقرّبان درگاهند) بگویند که من خدای ثابت هستم در حالی که در برخی از خصوصیات غیر او هستم.

﴿فَذَلِكَ﴾ لفظ «ذَلِكَ» اسم اشاره‌ی بعید و جهت سست شمردن و دور کردن آن از ساحت حضور است. ﴿نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾ پاداش آنان جهنّم است و ظالمین را این چنین پاداش می‌دهیم، یعنی ظالمین به آل محمد ﷺ به سبب غصب حقّ آنان، یا مقصود ظالمین به سبب منع حقّ از مستحقّ و دادن آن به غیر مستحقّ است که این ظلم ناشی نمی‌شود مگر از انانیت، که آن نوعی الوهیت در مقابل خدای تعالی و مغایر با اوست.

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ و تقدیراً این چنین است:

آیا کسانی که کافر شدند نظر نکردند و ندیدند که:
﴿أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾^(۱) آسمانها و زمین طبیعی منضمّ و مجتمع بودند در

۱- بزرگان دین گفته: آنچه در عقل محال است خداوند بر آن قادر بر کمال است و در قدرت بی‌احتیال و در قیامت برگشتن حال و در صفات جاوید متعال است. کشف‌الاسرار